

فهرست مطالب

۲ مقدمه
۲ مفاهیم قرآنی پیرامون بازی
۲ تعاریف لغوی
۲ ۱. لغت «لعب»
۲ ۲. لغت «لهو»
۳ ۳. لغت «لغو»
۳ اشتراکات سه مفهوم
۴ انواع مترادف
۵ تعاریف لغو، لهو و لعب در اصطلاح
۷ نگرشی دیگر در معنای این لغات
۸ جایگاه بازی در علوم مختلف
۹ کارکردها و ثمرات بازی
۹ ۱. وسیله‌ای برای رسیدن به کمال
۹ ۲. راهی برای تخلیه انرژی
۹ ۳. مسیری برای عقده‌گشایی
۱۰ ۴. نشاط‌آوری
۱۰ بازی در روان‌شناسی اسلامی
۱۰ بازی، روشی برای تربیت

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحثی که به آن رسیدیم بحث بازی بود، گفتیم که مقوله بازی در دنیای جدید و در روان‌شناسی تربیت بسیار مورد توجه قرار گرفته است. ابتدا چند نکته را عرض می‌کنیم تا وارد بحث آن شویم:

مفاهیم قرآنی پیرامون بازی

در مفاهیم قرآنی، سه مفهوم داریم که با بحث بازی در ارتباط است. مفاهیم لعب، لهو و لغو که این‌ها را به مناسبتی در بحث‌های سابق نیز عرض کردیم. این سه ماده در قرآن هم به کار رفته است.

تعاریف لغوی

۱. لغت «لعب»

این‌طور گفته شده است که لعب در اصل از لعاب بوده که به معنای بزاق سائل است، وقتی که بزاق دهان روان می‌شود، به آن لعاب می‌گویند و لعب هم از همین ماده اخذ شده است. گفته شده است که وقتی فعلی با مقصد صحیحی تعقیب نمی‌شود، لعب است؛ یعنی «ما لا يُقصدُ به مقصداً صحیحاً». این تعریف لعب در مفردات است ولی تقریباً در کتب دیگر هم چیزی بیش از این وجود ندارد.

۲. لغت «لهو»

لهو در لغت «ما يشغل الانسان اما يعنيه و يهمله» می‌باشد، یعنی چیزی که انسان را از آنچه مهم است و ارزش دارد بازمی‌دارد و ملهی کسی است که این کار از او سر می‌زند. این تعریف لعب و لهو است.

بعید نیست که بگوییم هر دو در حقیقت یک مطلب را بیان می‌کند، اولی می‌گوید: لعب یعنی «ما لا يُقصدُ به مقصداً صحیحاً»، مقصود از مقصد صحیح یک مقصد عقلایی مرتبط با زندگی است و لهو هم چیزی است که ما را از امر صحیح و مقصود صحیح بازمی‌دارد. در واقع می‌خواهد بگوید چیزی است که مقصد صحیح در آن نیست. در لهو هر دو بر یک

چیز منطبق می‌شود منتها در آن دو عنایت وجود دارد، در لعب سرگرمی به چیزی که مقصد عقلایی صحیح ندارد منظور است، اما در لهو توجه به این است که سرگرمی به این ما را از کار اصلی بازمی‌دارد ولی در هر حال چه لعب و چه لهو چیزی است که مقصد صحیح در آن نیست و طبیعتاً چیزی که در آن مقصد صحیح نیست ما را از چیزی که مقصد صحیح در آن است بازمی‌دارد و از آن حیث به آن لهو می‌گویند، اما اگر چیزی است که مقصد صحیح در آن است منتها ما را از یک چیز بهتری بازمی‌دارد، علی‌الاطلاق نمی‌شود به آن لهو گفت. پس بعید نیست که این دو بر هم منطبق باشند.

۳. لغت «لغو»

مفهوم سومی هم وجود دارد که آن مفهوم لغو است که «ما لا یُعتدُّ به و یوردُ لا عن تفکر» می‌باشد، یعنی لغو چیزی است که به آن اعتنایی نمی‌شود، کار ارزشمندی نیست و بدون رویه و فکر صادر می‌شود، این هم مفهوم لغو است. جمله اول که ما لا یُعتدُّ به گفته شده است، بیشتر منطبق بر چیزی است که در مفهوم لعب و لهو بود یعنی چیزی که مقصد صحیح ندارد و انسان را از چیزی که مقصد صحیح دارد بازمی‌دارد، منتها یک قید اضافه‌ای دارد که لا عن رویه و فکر است، در این هم مقصود این نیست که هیچ فکر و تأملی پشتوانه آن نیست بلکه در خیلی از کارهای لغو هم انسان فکر و تدبیری اندیشیده و بر اساس یک قصدی انجام می‌دهد، بلکه مقصود این است که یک فکر و رویه عقلایی درست همراه آن نیست و این هم علی‌القاعده آن‌طور است.

اگر لغو را این‌طور معنا کنیم، آن وقت این سه مفهوم همه بر یک مصداق منطبق می‌شود منتها با ملاحظات متفاوت؛ یعنی لعب، لهو و لغو همه کاری می‌شود که ارزش عقلایی و مقصد صحیح عقلایی ندارد و این مصداق هر سه می‌شود. منتها وقتی که لعب می‌گوییم، مستقیم یعنی آن جهتی که بی‌مقصد صحیح است در نظر گرفتیم. وقتی لهو می‌گوییم از حیث این است که این امر بی‌مقصد ما را از مقاصد صحیح بازمی‌دارد و وقتی لغو می‌گوییم مقصود این است که در آن یک تفکر و پشتوانه فکری قوی وجود ندارد.

اشتراقات سه مفهوم

چیزی که در لغت آمده، این‌هایی است که عرض کردم. من در واقع در اینجا یک تحلیل لغوی خدمت شما ارائه دادم که بعید نمی‌دانم این تحلیل باشد. پس لعب در لغت این‌طور معنا شده است که «ما یُقصدُ به فعلٌ غیر قاصدٍ به مقصداً صحیحاً یا فعلی که لم یُقصد به المقصدُ الصحیح». لهو این است که «ما یشغل الإنسانَ أما یعنیهِ و یهْمُهُ». لغو هم این است

که «ما لا يُعْتَدُّ به و يورْدُ عن لا رويّة و فكر». این سه تعریف، لغوی است؛ منتها ما تقریباً این‌ها را بر هم منطبق کردیم و می‌گوییم وقتی لعب می‌گوییم یعنی چیزی است که مقصد صحیح در آن نیست، بی‌مقصد نیست ولی مقصد صحیح عقلایی در آن نیست. وقتی لهو می‌گوییم چیزی است که ما یَشْغَلُ الإنسان است یعنی انسان را به خودش سرگرم می‌کند و او را از امر عقلایی و مقصد صحیح بازمی‌دارد؛ یعنی اشتغال به چیزی که مقصد عقلایی در آن نیست و او را از امور عقلایی بازمی‌دارد. در لغو هم که می‌گوید ما لا يُعْتَدُّ به یعنی ارزش عقلایی ندارد و یورْدُ عن لا رويّة و فكر هم این نیست که بدون هیچ فکری است بلکه فکر عقلایی و صحیح در آن نیست و لذا این‌ها بر هم منطبق می‌شود و پس لعب، لهو و لغو بر مصادیق معینی صدق می‌کند منتها در هر مفهومی به یک بعد توجه شده است.

انواع مترادف

یکی از مباحث مهم لغت‌شناسی، دقت در الفاظ متناظر و متشابه است. ما نیاز به این داریم که فرق این واژه‌هایی که به هم نزدیک‌اند بیان کنیم. این همان فروق اللغهای است که از قدیم وجود داشته است، این کتب فروق اللغه هم در عربی و هم در زبان‌های دیگر وجود دارد.

یک دسته از لغات در گروه مترادف‌ها قرار می‌گیرند. دو نوع مترادف داریم:

۱. یک نوع مترادف داریم که فقط تفاوت واژه‌ای دارند و در معنا و مفهوم هیچ تفاوتی وجود ندارد. ممکن است مترادف‌های این‌چنینی داشته باشیم که دو لفظ است و برای معنای واحد وضع شده است بدون این‌که هیچ ملاحظه متفاوتی در این‌ها وجود داشته باشد. مثلاً ممکن است انسان و بشر این‌طور باشد.
۲. اما قسم دومی از مترادفات داریم که این‌ها از لحاظ انطباقشان بر مصادیق، مساوی هستند؛ یعنی همه این‌ها بر مصادیق معینی صدق می‌کند و هسته اصلی معنایی این‌ها هم یکی است، پس یک هسته اصلی معنایی وجود دارد. در مقام صدق هم مساوی است یعنی من‌وجه یا مطلق نیست و کاملاً مساوی است. منتها وقتی این واژه‌ها را با هم می‌سنجیم می‌بینیم که در هر کدام یک جهتی منظور شده است و یک ملاحظه ویژه‌ای در آن است که این هم یک نوع است.

پس یک نوع همگنی الفاظ در قسم اول است که در مقام وضع، یک معنا با ملاحظه‌های واحد در نظر گرفته شده است منتها سه چهار لفظ دارد، یعنی برای یک معنای واحد با یک نگاه و زاویه دید مشخص.

قسم دوم این است که برای یک معنای واحد که مصادیق واحد دارند این الفاظ وضع شده است ولی در هر کدام به یک حیثیت ویژه عنایت خاص شده است. اگر از این دو قسم بگذریم ممکن است معانی مشترکی بین این‌ها باشد ولی

بالاخره من وجه یا مطلق است یعنی در مقام صدق از هم جدا می‌شوند و علی‌رغم این‌که معنای مشترکی در این‌ها وجود دارد ولی در عین حال در مقام صدق، تساوی نیست و از هم جدا می‌شوند.

غالب موارد مترادف در قسم دوم قرار می‌گیرند، یعنی علی‌رغم این‌که می‌گوییم این الفاظ باهم یک معنا دارند و مصادقشان کاملاً یکی است ولی غالباً در هر لفظی یک جهتی منظور است که در لفظ دیگر آن منظور نیست، حتی در انسان و بشر هم همین‌طور است و هرکدام یک زاویه دیدی دارد ولو نهایتاً همه بر یک معانی واحدی منطبق می‌شود و این‌طور نیست که معانی، متعدد باشد و بگوییم تساوی در صدق دارد بلکه معنا واحد است. این یک مطلب است که دقائق بیشتری در آن است که باید در جای دیگری به آن بپردازیم ولی اجمالاً این است و من می‌خواهم این را بر همین جا تطبیق دهم. به نظرم می‌آید که لعب، لهو و لغو در وضع اولی‌شان به نحوی مترادف‌اند و با تحلیلی که از این اقوال لغویین ارائه شد، هسته اصلی این سه معنا این است که یک مقصد صحیح و یک فکر صحیح همراه این فعل نیست، چنان‌که در لعب همین منظور است، در لهو نیز این نکته منظور است که چیزی که مقصد صحیح در آن نیست ما را از یک مقصد صحیح باز می‌دارد و در لغو بیشتر آن نکته‌ای که پشتوانه فکری درستی ندارد منظور است. هرکدام از این‌ها یک بار مخصوصی دارد ولی این‌ها نهایتاً مترادف یا متساوی‌اند؛ یعنی همه بر یک معنی مشخص منطبق می‌شوند بدون این‌که بخواهیم بگوییم من وجه یا مطلق است.

در عین این‌که همه به یک معنا و مصادیق واحد اشاره می‌کنند ولی در هرکدام به یک نکته ویژه عنایت شده است. بخشی از فروق اللغه‌ها هم به همین بر می‌گردد، یعنی گاهی گفته می‌شود که این واژه و واژه دیگر با این‌که یک هسته مشترک دارند ولی یک هسته‌های متفاوت دارند که صدقشان هم جدا می‌شود یعنی من وجه یا مطلق است ولی در خیلی جاها صدقشان مساوی است و حتی واژه‌ها مترادف‌اند اما در عین حال یک عنایت خاصی در هرکدام است.

چیزی که نقلی است همان تعبیری است که از لغت، نقل کردند. البته من یک تحلیلی روی این گذاشتم. به نظرم این‌ها مساوی در صدق هستند و فقط در هرکدام یک زاویه دید مخصوصی وجود دارد، بدون این‌که صدق این‌ها را از هم جدا کند. فکر می‌کنم همه این‌ها به جای یکدیگر قابل اطلاق است.

تعاریف لغو، لهو و لعب در اصطلاح

در معنای اصطلاحی لغو و لعب، چند نوع تعبیر داریم:

۱. گاهی گفته می‌شود که «فعلٌ لِلذَّهِّ» یعنی کاری است که آدم برای لذتی انجام می‌دهد، این یک تعبیر است که البته تام نیست یعنی تمام مطلب را نگفته است.

۲. گاهی گفته شده است که «فعلٌ لا لغرضٍ» یعنی کاری که انسان بدون هدف انجام دهد؛ که این هم یک چیزی کم دارد. چراکه فعل بی‌هدفی که اصلاً آدمی به آن توجه نداشته باشد نیست.

۳. تعبیر سوم این است که «فعلٌ لا لغرضٍ عقلائی» که این جامع‌تر است؛ یعنی فعلی است که بی‌غرض هم نیست ولی غرض عقلایی تام ندارد.

۴. تعبیر چهارم که قید اضافه‌ای بر آن می‌افزاید این است که «لا لغرضٍ عقلائی صحیحٍ اولاً و بالذات» یعنی بالذات در آن غرض صحیح عقلایی نیست. به نظر می‌آید که این تعبیر آخر، یک تعریف اصطلاحی با دقت است که در حقیقت چهار، پنج قید دارد و لعب را این‌طور می‌شود تعریف کرد: یعنی چیزی است که لذت انجام می‌شود و بلاغرض عقلائی اولاً و بالذات است؛ یعنی بازی، کاری است که برای التذاذ انجام می‌شود و غرض عقلایی صحیح اولاً و بالذات در آن نیست، این‌که کسی نان می‌پزد یا نان می‌خرد یا رانندگی می‌کند، این‌ها همه اولاً و بالذات مقصد صحیح دارد و برای رسیدن به یک نقطه خاص است. ممکن است در آن لذت هم باشد ولی چیزی نیست که اولاً و بالذات برای لذت باشد.

لعب چیزی است که مقصد عقلایی صحیح اولاً و بالذات ندارد و برای خوشی و سرگرمی است. از نظر عرف نیز چنین است. کسی که نانوایی یا رانندگی می‌کند اولاً و بالذات یک غرض عقلایی صحیح دارد و برای لذت نیست گرچه در همه این‌ها ممکن است التذاذی هم باشد اما کاری که کودک می‌کند یا کاری که فوتبالیست‌ها می‌کنند اولاً و بالذات مقصد صحیح عقلایی نیست و برای التذاذ است و چیز خاصی را تأمین نمی‌کند و در ذات کار، مقصد عقلایی صحیح وجود ندارد ولی الان در فوتبال ثانیاً و بالعرض مقصد عقلایی صحیح است و این تعریف، تعریف اصطلاحی‌اش است که نسبتاً قابل دفاع است.

تعریف بازی یک مقوله بسیار پیچیده است تا حدی که ویت کنشتاین برای نظریه جدیدش در شباهت‌های خانوادگی بهترین مثالی که می‌زند برای بازی است و می‌گوید هیچ هسته معنایی ثابتی ندارد.

وقتی که ورزش شود دیگر بازی نیست، ورزش یعنی وقتی که مقصد این کار این است که تنومند شود و سلامتی پیدا کند، این به نظر می‌آید که مثل معالجه است و بازی نیست ولی وقتی که مقصد اصلی سرگرمی است و ممکن است این فوتبال برای او مضر هم باشد، در این حالت بازی می‌شود و همچنین اگر یک مقصد سلامتی دارد ولی محض التذاذ و سرگرم شدن است، این نیز بازی می‌شود. چون مقصد اصلی اولاً و بالذات این نیست. این بازی است ولو این‌که با یک نگاه دیگری بگوییم که این بازی نیست که این را باید بعداً بحث می‌کنیم.

تقریباً جامع‌ترین و دقیق‌ترین تعریفی که می‌شود از بازی ارائه کرد آن است که عرض کردم: از نظر لغوی همان است که عرض شد و از نظر اصطلاحی هم می‌شود بگوییم که فعلی است که «قُصِدَ بِهِ الْاِلْتِذَاذُ اَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ وَ لَيْسَ فِيهِ غَرَضٌ عَقْلَانِيٌّ صَحِيحٌ اَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ»، این بازی می‌شود.

نگرشی دیگر در معنای این لغات

یک بحث هم این است که لعب و لهو و لغو دو اصطلاح دارد:

۱. یک اصطلاح لعب و لهو و لغو مطلق است و همان است که معنا کردیم.
 ۲. یک معنای نسبی و مقایسه‌ای هم دارد که اعم از آن است. یک لعب داریم که علی‌الاطلاق همان تعریف قبلی بر آن صادق است ولی یک لعب و لهو لغوی داریم که در مقام مقایسه می‌آید و دامنه این مفهوم مقایسه‌ای و نسبی خیلی وسیع‌تر از معنای اول است. در قرآن نیز معنای دوم بسیار به کار رفته است ولی معنای اول یعنی به صورت مطلق، در قرآن شاید در یک یا دو جا داشته باشیم. به طور مثال در آن جا که برادران یوسف به پدرشان عرض کردند: «أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» (یوسف/۱۲) که این همان لعب کودکانه و لعب به معنای مطلق است که اولاً و بالذات یک غرض عقلایی که مربوط به زندگی باشد در آن نیست.
- بقیه استعمالات قرآن در معنای دوم لعب، لهو و لغو آمده است، این معنای دوم یعنی نسبی، آن است که کارهایی که در نگاه عرف، اولاً و بالذات در آن‌ها غرض عقلایی است اما وقتی که دیدگاه را عوض می‌کنیم همین کارهایی که غرض عقلایی صحیح دارد و اصلاً بازی نیست، در یک منطق و با دیدگاه دیگری که آخرت را مطرح کنیم و سعادت ابدی بشر را در نظر بگیریم، می‌گوید این‌ها همه بازی است.
- معنای دوم این‌طور نیست که لا لغرض صحیح عقلایی باشد. یا همین است منتها عقلایی در یک افق بالاتر یا این‌که این‌ها کارهایی است که برای غرض اصلی زندگی قرار نگرفته است. این در سلسله مراتب اغراض و اهداف بازی یک معنای جدید پیدا می‌کند که در منطق قرآن این دیدگاه بیشتر به کار رفته است. البته در لغو به معنای مطلق در قرآن بیشتر به کار رفته است ولی لهو و لعب به معنای مطلق خیلی به کار رفته است و معنای نسبی‌اش است که در قرآن بسیار استعمال شده است. این معنای نسبی حتماً لازم نیست که در مقایسه دنیا و آخرت مطرح شود، گاهی ما خودمان هم به کار می‌بریم: مثلاً مرحوم ملاصدرا می‌گوید: حیف بوعلی بود که به پزشکی پرداخت. او باید در علوم ادبی خود را مصروف می‌کرد. گاهی گفته می‌شود: آدمی که کار مهم‌تری از او برمی‌آید، اگر به این کار پردازد گویی بازی می‌کند. در جایی که اهداف را مقایسه می‌کند و هدف بزرگ‌تر را رها می‌کند مثلاً می‌تواند درس بخواند و مجتهد شود

ولی به یک کار پایین تر مشغول شده است، در این صورت می‌گویند بازی می‌کند. این اصطلاح مجاز نیست، بلکه معنای دوم است که «يَشْتَغَلُ بِفَعْلٍ وَلَوْ كَانَ فِيهِ غَرَضٌ عَقْلَائِيٌّ وَ لَكِنْ يَمْنَعُهُ عَنِ الْغَرَضِ الْأَهْمِّ وَالْمَقْصِدِ الْأَعْلَى».

لهو مطلق نیز چیزی است که يَشْتَغَلُ الانسان از کار عقلایی و لهو به معنای دوم که نسبی است یعنی «يَشْتَغَلُ الانسان أَمَا هُوَ الْأَهْمُّ وَالْمَقْصِدِ الْأَعْلَى» که در قرآن این معنای دوم بیشتر به کار رفته است، آن هم در مقایسه با آخرت. هر چیزی که در آن خدا باشد و برای سعادت باشد درست است اما چیزی که در آن خدا نباشد، یک سرگرمی است.

در منطق قرآن این‌طور است که فیزیک کار تفاوت نمی‌کند بلکه قصد و نیت است که لعب و لهو را باطل می‌کند یا فعل را فعل جدّ می‌کند. مثلاً جنگ می‌کند که ممکن است این جنگ، لعب باشد یا بالاترین جدّ باشد، درس خواندن و همه کارهای دیگر هم همین‌طور است ولی لعب و لغو اولی معنای مطلق است یعنی یک سلسله کارها است که علی‌الاصول در این‌ها غرض عقلایی نیست.

این اصطلاح دوم نسبی است و بحث بین اهم و مهم است، نه غیر مهم و مهم. داوری اینکه این لعب است یا نیست؟ به عقل عام و قضاوت عمومی وابسته است. در اینجا ما با لعب به معنای دوم که نسبی است کاری نداریم و این از بحث‌های تعلیم و تربیت ما خارج است ولو این‌که در جاهای دیگر تعلیم و تربیت قابل تأمل و مهم است؛ چرا که در این‌جا این نیت است که این‌ها را عوض می‌کند.

در این‌جا مقصود ما لعب علی وجه‌الاطلاق است که کودک یا نوجوان یا بزرگسال انجام می‌دهد. این بحث تألیف و تحلیل و تفسیر و معانی و تعیین محل نزاعی بود که انجام شد.

جایگاه بازی در علوم مختلف

روان‌شناسی بازی، خود فصل مهمی از روان‌شناسی است که کم‌وبیش هم در کتاب‌ها به آن توجه شده است و البته بازی‌های عمومی در بحث‌های جامعه‌شناسی هم مطرح است یعنی امروزه بازی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، خیلی مورد توجه است و لذا بازی هم در روان‌شناسی و هم در جامعه‌شناسی جایگاه خاصی دارد. به لحاظ این‌که یک حالت فرهنگ‌سازی پیدا کرده است و گاهی در حد یک نهاد درآمده است. در علوم سیاسی و در تعلیم و تربیت هم از نگاه دیگر همین‌طور است و لذا بازی هم در بحث‌های روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، مورد توجه است و هم در بحث‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی مورد توجه قرار گرفته است.

کارکردها و ثمرات بازی

آنچه در روان‌شناسی ذکر شده است نکات بسیاری است که از باب نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود و آن بحث تحلیل بازی و کارکردهای بازی است که بازی چه کارکردهایی دارد و چه نتایج و ثمراتی دارد؟

۱. وسیله‌ای برای رسیدن به کمال

در این‌جا یک نکته و کارکردی که برای آن ذکر شده است این است که بازی مخصوصاً برای کودک و احياناً نوجوان وسیله رشد و کمال او است و بدون آن نمی‌تواند رشد کند، همان‌طور که باید در هفت‌سالگی مکتب برود، درس بخواند، تمرین کند و حفظ کند و با این‌ها ظرفیتش وسیع می‌شود و رشد شخصیتی پیدا می‌کند، بازی چه قبل از هفت‌سالگی و چه بعد از آن مثل درس خواندن است؛ یعنی با بازی شخصیتش انبساط پیدا می‌کند و رشد و تعالی پیدا می‌یابد.

۲. راهی برای تخلیه انرژی

کارکرد دیگر بازی این است که موجب تخلیه انرژی‌های مترکم می‌شود که در غیر این صورت هم در کودک و هم در بزرگ‌سال به عقده تبدیل می‌شود. بسیاری از این سرگرمی‌ها و بازی‌ها موجب می‌شود که انرژی‌ای که در ذات انسان است تخلیه شود چون نمی‌شود تمام انرژی‌های آدمی از طریق مجاری عقلایی صحیح غیر از بازی تخلیه شود و لذا این خودش یک دیدگاه است، البته این دو دیدگاه گاهی در مقابل هم قرار داده می‌شود ولی به نظر می‌آید که مقابل هم نیستند.

۳. مسیری برای عقده‌گشایی

نظر سوم که پیوست آن است و می‌شود آن را به‌عنوان کارکرد جداگانه‌ای حساب کرد این است که انسان‌ها با بازی عقده‌گشایی می‌کنند و عقده‌هایشان را در قالب بازی باز می‌کنند. آن انرژی‌ها گاهی حالت پیشگیرانه دارد یعنی تخلیه انرژی می‌کند که به عقده نکشد ولی گاهی علی‌القاعده در آدم‌ها عقده‌ها و گره‌های روان‌شناختی به دلیل سرخوردگی‌هایی که در زندگی پیدا می‌کنند ایجاد شده است و همان موجب عقده و استرس و امثال این‌ها می‌شود که با بازی تخلیه می‌شوند. نه تخلیه انرژی، بلکه عقده‌گشایی می‌کند یعنی درمان می‌کند. شوخی هم همین‌طور است و نوعی بازی محسوب می‌شود؛ یعنی خیلی از عقده‌ها در قالب شوخی باز می‌شود و به نحوی با آن معالجه می‌شوند.

۴. نشاط آوری

بعضی هم روی نشاط آوری بازی تأکید می‌کنند و به‌عنوان یک امر جداگانه ذکر شده است. در این‌جا کاری به این ندارد که انرژی را تخلیه می‌کند یا عقده‌گشایی می‌کند یا مایه رشد است بلکه می‌گوید بازی نشاط می‌آورد یعنی کارکرد بازی، کارکرد نشاط آوری است.

این‌ها کارکردهای طبیعی و ذاتی بازی است یعنی به‌طور طبیعی در نهاد بشر یک نوع گرایش به لعب و بازی وجود دارد، منتها در دوره کودکی بیشتر است ولی همیشه در همه دوران زندگی شخص وجود دارد و هیچ‌وقت هم تمام نمی‌شود هرچند شدت و ضعفش فرق می‌کند و این خود نوعی تمایل است و نسبت به کودکی و بالاتر به شکل معکوس است و به‌طور طبیعی می‌تواند این کارکرد را داشته باشد.

مکاتب روان‌شناسی هرکدام روی یکی از این‌ها زوم کرده‌اند، اگر ما بخواهیم تخمینی بزنیم باید بگوییم که درواقع همه این‌ها قابل قبول است و تا حدی در روان‌کاوی‌های ما نشان می‌دهد که همه این‌ها فی‌الجمله است؛ اما این‌که کدام برجسته‌تر و کدام اصل و ریشه است، از آنجا که در این دیدگاه‌ها، هرکدام روی یکی از این موارد زوم کرده‌اند، به نظر می‌آید جای تحقیقات روان‌شناختی بیشتری دارد. این‌ها همه از زاویه تحلیل روان‌شناختی نسبت به بازی در معنای اول است، البته بازی در معنای دوم از آن مقوله‌هایی است که روان‌شناسی می‌تواند روی آن کار کند.

بازی در روان‌شناسی اسلامی

وقتی می‌گوییم روان‌شناسی اسلامی، یک معنای اسلامی بودنش این است که آن موضوعات ویژه‌ای که اسلام روی آن توجه دارد از منظر روان‌شناختی کار شود. در این‌جا یک مصداقش همین است؛ یعنی یک بحثی با عنوان بازی‌های نسبی باز کند و تحلیل روان‌شناختی بکند، منتها این دیدگاه‌ها و نظریه‌ها در باب معنای اول یعنی لعب مطلق وجود دارد.

بازی، روشی برای تربیت

ما بازی را به‌عنوان یک روش تربیت و یک روش آموزش به کار بگیریم که این خود یک دنیای جدید است و خیلی هم روی آن کار شده است. «اللعبُ بمثابهٍ منهجٌ» یعنی از بازی به‌عنوان یک منهج و روش استفاده کنیم، در این صورت بازی، طبیعی کودک نیست بلکه تدبیر مربی است؛ البته ممکن است خود شخص هم این کار را بکند ولی بیشتر از منظر مربی است، یعنی این بازی را طوری تنظیم می‌کند که فکر او قوی شود، باز هم اولاً و بالذات این شطرنجی که

انجام می‌دهد یا جدولی که حل می‌کند بازی است ولی تدبیر و نقشه‌ای از بیرون بر آن حاکم شده است که در مسیر تدریس مربی، یک غرض عقلایی را تعقیب می‌کند، این بازی به‌عنوان یک روش برای آموزش و تربیت محسوب می‌شود. این سخن در مباحث روان‌شناسی و تعلیم و تربیت نیز آمده است.

و صل الله علی محمد و آل محمد